

از ما نبود

از من نبود

از ما نبود

سیاه بود

از تبار سیاهی

از سیاهی آمد

وسیاهی آورد

اورا می گویم

همان دیو، دیو سیاه، دیو مخوف را می گویم

او که از شادی حرف نزد

او که از عشق سخن نگفت

او که سرد بود

به سردی مرگ

و فرزندم را برد

خواهرم را ، برادرم را

و پدرم را، پدرم را که هنوز دیده در دیدگان من ندوخته و خنده بر لبان من ندیده بود

ومادرم را

ومادرم را که با لبخندی بر لب، اشکی شور در چشمان، در سپیده دمان اوین

خبر آمدنم را فریادی کرد چه بلند

شاید که باد آنرا در گوش پدر

آنزمان که فرمان آتش وجود پاک پدر را در زلال روشن سپیده دمان اوین

به رنگ عشق آتشین پدر آذین میکرد

نجوا کند

باشد که باد نامم را در گوش پدر نجوا کند

باشد که لبخند پدر در لحظه وداع قلب دشمن را صد پاره کند

پدر رفت و روز به سیاهی نشست

آنها رفتند و روز به سیاهی نشست

سیاهی روز
نه از رنگ باختن شب بود
که او، او از سیاهی آمد
او که از تبار سیاهی بود
با سرخی خون جوانان سرزمینم
سفیدی و سبزش را به سیاهی نشاند، آنچنان که دیگر
رنگها از یاد رفتند
آنچنان که پنداشتی هرگز، هرگز نبوده دیگر رنگی
اما من میدانم
ما میدانیم
که سیاهی از ما نبود
او آمد و با آمدن او سیاهی آمد ، تباهی آمد
او ماند، سیاهی ماند ، تباهی ماند
او که از عشق حرف نزد
از زیبایی حرف نزد
از هیچ چیز خوب ، سخن نگفت
او که هیچ چیز را احساس نکرد
و هیچ احساسی نداشت
زان پس احساس از سرزمینم رفت
و دیگر هیچ کس از انسان و انسانیت سخن نگفت
هیچ کس عشق را فریاد نکرد
پرنده مرد و پرواز از خاطره ها رفت
و هیچ کس دیگر پرواز را به خاطر نیاورد
همه چیز از یادها رفت
همه چیز
فقط یک چیز ماند
یک چیز در خاطر من، در خاطر ما ماند
که سیاهی از ما نبود

از تبار عشق نبود

از تبار ما نبود

و من فریاد میزنم

نه

نه به تو ای پلید

و ما فریاد میزنیم

نه

نه به تو

نه به تمامیت تو

و فقط یک نه بسنده خواهد

فقط یک نه

بسنده خواهد بود

آن زمان که ما همه با هم بگوئیم نه

نه به تمامیت تو

و در آن روز

ما با هم از عشق ، از پرواز ، از پرواز پرنده عشق سخن خواهیم گفت

و از پرواز پرنده عشق بر سرزمینمان

رنگها ، شادی ها ، خنده ها ،

به سرزمینمان باز خواهند گشت

آنگاه

شادی هایمان را با هم تقسیم خواهید کرد

ولبخنده هایمان را با هم تقسیم خواهیم کرد

و آنگاه همه چیز را به خاطر خواهیم آورد

پرواز را

عشق را ، انسانیت را ،

روشنائی را و سپیدی صبح روشن را

و آنگاه که خورشید عشقمان در سحرگاهی روش

بر وطن تابیدن بگیرد

ذوب خواهی شد، نابود خواهی شد، محو خواهی شد ای پلید
ولو آنکه از زمین و زمینیان بگریزی و در ماه نشینی
خورشید عشق سرزمینم محوت خواهد کرد
خورشید عشق سرزمینم محوت خواهد کرد

شوکران

۱۳,۱۰,۲۰۱۰